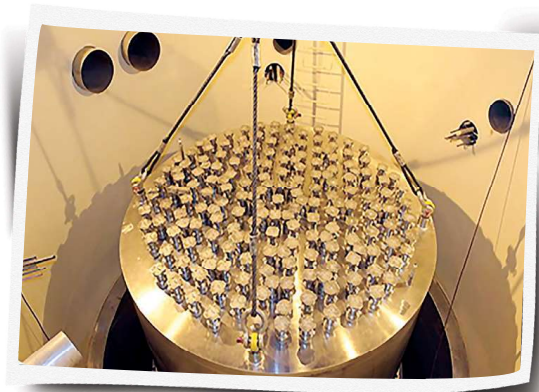


”

حالا آدم‌هایی  
که صبح تا شب  
قال شوپنهاور  
و هانا آرانت  
و چنین گفت  
نیچه تف  
می‌دهند (یا  
توف می‌کنند!)  
بر چه مبنایی  
مدعی عدم  
وجود امید در  
آینده جمهوری  
اسلامی  
می‌شوند و  
شده‌اند؟!



و غیره به توسعه‌یافتگی رسید؟ چرا حکومت قاجار ۵۰ سال التماس کرد و انگلیس و روسیه به آنها اجازه ندادند پنج کیلومتر راه‌آهن (از تهران تا شهرری) داشته باشند؟!

پاسخ کوتاه: چون در آن مقطع تاریخی توسعه با عدم توسعه هر کشوری به راه‌آهن بستگی پیدا کرده بود! مثلاً این راه‌آهن غرب به شرق بود که مستعمره آمریکا را تبدیل به ابرقدرت آینده کرد. (مراجعه کنید به فیلم‌های وسترن امثال «جان وین» و...) یا این راه‌آهن سراسری روسیه بود که آن را همچنان در بین قدرت‌های بزرگ جهان نگه داشت.

الغرض، ما این حق خودمان را محفوظ می‌دانیم که سؤال کنیم طبق چه الگوهایی از جهان بینی و انسان‌شناسی و تمدن‌سازی و غیره، خود توسعه تکنیکی تبدیل به الگویی برای ارزیابی زمین و زمان شده است؟ مثلاً چطور می‌توان وجود معاد را انکار کرد... یا اساساً نادیده گرفت؟!

اگر تمام زندگی در همین ۷۰ الی ۸۰ سال سگ‌دو زدن و جنگیدن و حسرت به دل بودن و کرونا و ترافیک و آلودگی هوا و سوراخ لایه اوزون و... خلاصه می‌شود، توسعه یافتن و نیافتن واقعاً چقدر با یکدیگر فرق دارند؟! اما از آنجا که هرگونه خدشه و مقاومتی در برابر این کلمه جادویی (توسعه) ما را در موضع اتهام قرار می‌دهد و امکان هم‌زمانی و گفت‌وگورا ضعیف‌تر می‌کند... فعلاً از این حق خود صرف‌نظر می‌کنیم.

اولی جهان اول است و دومی‌ها به هیچ وجه! چرا؟ چون همین آمریکا می‌تواند ظرف حداکثر یک نصف روز و با یک مینی‌بوس کل حکومت‌های شیخ‌نشین حاشیه خلیج فارس را عوض کند. اگرچه بیش از ۴۰ سال است که حتی نتوانسته رویکرد (و به قول خودشان رفتار) جمهوری اسلامی را عوض کند. خوب از همین ابتدا باید دقت کنیم: همین مینا قرار گرفته مفهوم «توسعه‌یافتگی» برای تقسیم زمین و زمان... خودش بر خواسته از یک نوع الگوی فکری و فرهنگی ست! یعنی کشورهایی چون ما، قبل از اینکه بخواهند در مورد «الگوی توسعه‌یافتگی» بومی خود تصمیم‌گیری کنند (اگر بپذیریم که هر فرهنگ و ملیتی همین‌گونه عمل می‌کند و الگوی ثابت و مشترکی برای توسعه وجود ندارد) باید ببینیم طبق چه الگوی فکری و بنیادین و به قول معروف «پارادایمی» وارد چنین جهانی شده‌اند؟! مثلاً چرا کشورها و حکومت‌ها را بر مبنای دوگانه «عدالت و ظلم» (به‌جای توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی) یا «ولایی و طاغوتی» یا «مستکبر و مستضعف» یا میزان استقلال و وابستگی و... غیره تقسیم‌بندی و تعریف نکنیم؟! اصلاً آیا می‌توان بدون حصول اهداف و آرمان‌هایی چون استقلال و عدالت

